

تقیه از دیدگاه قرآن

عبدالحمد میرزایی^۱

چکیده

تقیه یکی از احکام فرعی اسلامی است و قرآن نیز در ضمن چند آیه به آن پرداخته است. یکی از آیاتی که در مورد تقیه سخن گفته است، آیه ۱۰۶ سوره مبارکه نحل است؛ در این نوشتار سعی شده است که با مراجعه به تفاسیر، بویژه تفاسیر فقهی موضوع تقیه بررسی شود. در همین راستا بعد از بیان مفردات آیه، احکام مستفاد از آیه درباره تقیه بررسی شده و جواز تقیه، افضلیت تقیه یا اظهار عقیده، وجوب توریه در تقیه در صورت امکان و تقیه در باقی معاصی، نیز موارد و عناوینی است که در این تحقیق بحث شده است.

کلیدواژه‌ها: قرآن، تقیه، اکراه، شیعه.

۱. دانش‌پژوه مقطع کارشناسی ارشد فقه و معارف اسلامی و عضو شورای مدیریت انجمن تفسیر و علوم قرآن

«مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» هر کس بعد از آنکه به خدا ایمان آورده باز کافر شد. نه آنکه به زبان از روی اجبار کافر شود و دلش در ایمان ثابت باشد بلکه به اختیار کافر شد و با رضا و رغبت و هوای نفس، دلش آکنده به ظلمت کفر گشت. بر آن‌ها خشم و غضب خدا و عذاب بزرگ دوزخ خواهد بود.

تقیه یکی از احکام اسلامی است که خداوند منان در قرآن کریم آن را برای حفظ دین و حفظ مؤمنین تشریع فرموده است، تقیه تاریخ بلندی دارد که در داستان‌های انبیای گذشته نمونه‌هایی از آن را می‌بینیم؛ مانند داستان ابراهیم «فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ» (صافات: ۸۹) و در تاریخ اسلام نیز از آغازین روزهای دعوت علنی تقیه را در قصه آل یاسر می‌بینیم. آقای مغنیه در این مورد می‌نویسد: «تاریخ تقیه با تاریخ اسلام آغاز می‌شود، روزی که این دین ضعیف بود ... و اولین پهلوان و قهرمان آن نیز صحابی مشهور پیامبر ﷺ عمار بن یاسر است زمانی که او، پدر و مادرش اسلام آوردند و در راه خدا شکنجه شدند و بدون کدام شکایتی عذاب‌ها را تحمل کردند. پیامبر ﷺ به خانواده یاسر عبور کرد که آن‌ها را شکنجه می‌کردند؛ به پیامبر ﷺ عرضه داشتند که روزگار با ما چنین معامله نموده است، پیامبر ﷺ فرمودند: ای خانواده یاسر صبر کنید که میعادگاه شما بهشت است. یاسر و همسرش اولین شهیدان راه اسلام بودند. مشرکین عمار را مجبور کردند که درباره پیامبر ﷺ سخن درشت و بیراه بگویند و وی نیز برای دفع ضرر از خودش سخن آنان را تکرار کرد. برخی از اصحاب گفتند عمار کافر شده است اما پیامبر ﷺ فرمود: ایمان سر تا قدم عمار را پوشانده است؛ عمار خدمت پیامبر ﷺ رسید در حالی که گریه می‌کرد و پشیمان بود، پیامبر ﷺ اشک‌های عمار را پاک کرد و فرمود: گریه نکن و اگر بار دیگر نیز تو را مجبور کردند همان کار را انجام بده و از من بدگویی کن».^۲ (مغنیه، ۱۴۲۴ق. ۲/۴۱-۴۲)

۲. یبتدئ تاریخ التقية بتاريخ الاسلام يوم كان هذا الدين ضعيفا .. و بطلها الأول الصحابي الشهير عمار بن ياسر، حيث أسلم هو و أبوه و أمه، و عذبوا في سبيل الله، فاحتملوا الأذى و العذاب من غير شكاة .. مر رسول الله ﷺ بآل ياسر، و هم يعذبون، فلم يزد ياسر على ان قال: الدهر هكذا يا رسول الله. فقال النبي ﷺ: صبرا آل ياسر، فان موعدكم الجنة، و كان ياسر و امرأته سمية أول شهيدين في الاسلام. و أكره المشركون عمارا على قول السوء في رسول الله ﷺ، فقال له دفعا

اما در بین فرق اسلامی تنها شیعه (چه در بین پیروان خودش و چه در بین پیروان باقی مذاهب اسلامی) به تقیه مشهور شده است و تنها فقهای شیعه در اطراف آن بحثهای مفصلی را مطرح کرده‌اند و حدود و صغور آن را بررسی کرده‌اند.

مغنیه بعد از بیان آراء فقهای مذاهب مختلف می‌نویسد: «تقیه یک قاعده شرعی است که مجتهد شیعه و سنی در استنباط احکام به آن استناد نموده است و دلیل آن نیز کتاب، سنت، اجماع و عقل است، بنابراین تقیه قاعده اسلامی عامی است که همه مذاهب اسلامی آن را پذیرفته است؛ روش خاصی نیست که تنها به گروهی خاصی اختصاص داشته باشد و گروه‌های دیگر آن را قبول نداشته باشد، اینکه شیعه به تقیه مشهور شده است به خاطر این است که شیعه به خاطر مشکلاتی که در دوران اموی، عباسی و دوره‌های بعدی با آن مواجه بودند، بیشتر از باقی مذاهب مضطرب شدند که به آن عمل کنند و به همین خاطر که اضطراب شیعه نسبت به دیگر مذاهب اسلامی بیشتر بوده است، فقهای شیعه بیشتر به آن توجه نمودند».^۳ (مغنیه، ۱۴۲۴ق، ۴۴/۲)

در قرآن کریم دو آیه به صراحت جواز تقیه را اثبات می‌کند که یکی آیه ۱۰۶ سوره مبارکه نحل است و دیگری آیه شریفه «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَ يَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (آل عمران: ۲۸) و آیاتی نیز هست که ظهور در جواز تقیه دارند. ما در این متن تنها به بررسی آیه ۱۰۶ سوره مبارکه نحل خواهیم پرداخت.

در این نوشتار سعی شده است به تفاسیر فقهی مراجعه شود، البته موضوع از جهات دیگر نیز قابل بررسی است که این مقاله به آن‌ها نمی‌پردازد.

لغات مورد بحث در آیه شریفه

واژه‌ها و مفرداتی در این آیه شریفه وجود دارد که لازم است کمی توضیح داده شود، این واژگان در ذیل بیان می‌شود.

للضرر عن نفسه، فقال بعض الأصحاب: كفر عمار. فقال النبي ﷺ: كلا، ان عمارا يغمره الإيمان من قرنه إلى قدمه .. و جاء عمار إلى النبي، و هو يبكي نادما. فمسح النبي عينيه و قال له ﷺ: لا تبك ان عادوا لك فعد لهم بما قلت.
۳. ان التقية قاعدة شرعية يستند اليها المجتهد الشيعي و السني في استنباط الأحكام، و ان الدليل عليها الكتاب و السنة و الاجماع و العقل، و عليه تكون التقية مبدأ إسلاميا عاما تؤمن به جميع المذاهب الإسلامية، و ليست مذهباً خاصاً بفريق دون فريق، و مذهب دون مذهب، و اشتهار الشيعة بها فقد يكون سببه ان الشيعة اضطروا للعمل بها أكثر من غيرهم بالنظر لما لا قوه من الاضطهاد في العصر الأموي و العصر العباسي، و ما تلاهما و من أجل اضطراب الشيعة إلى الأخذ بالتقية كثيرا أو أكثر من غيرهم اهتم بها فقهاؤهم



الف) کفر

«کفر در لغت پوشیده شدن چیزی است،^۴ کفر النعمه پوشیده داشتن نعمت‌ها با ترک شکرگزاری»^۵ (راغب، ۱۴۱۲ق، ۷۱۴)

«وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا، یعنی کسی که سینه خود را برای کفر گشاده کرده و کفر را پذیرفته و به آن خوشنود گشته و آن را در خود جای داده چنین کسی مورد غضب خدایی است» (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ۵۰۹/۱۲)

ب) ایمان

«رجل أَمَنٌ و أَمْنَةٌ؛ کسی است که به هر کسی اعتماد دارد، و امین و امان یعنی مورد اعتماد و ایمان و اُمون، شتری که سستی و لغزش یا به روی افتادن ندارد». (راغب، ۱۴۱۲ق، ۹۲)

ج) اکراه

«گفته شده، کره و کره یکی است مثل ضَعْف و ضَعْف و نیز گفته‌اند کره، سختی و مشقتی است که از خارج وجود انسان به انسان می‌رسد و با اکراه بر او تحمیل می‌شود ولی کره آن سختی و رنجی است که از ذات انسان به او می‌رسد و او آن را زشت می‌داند و از آن اکراه دارد که بر دو گونه است، اول: آنچه را که از روی طبع مکروه می‌شود. دوم: آنچه که از جهت عقل یا شرع زشت و مکروه شمرده می‌شود» (راغب، ۱۴۱۲ق، ۷۰۷)

«مراد از اکراه، مجبور شدن به گفتن کلمه کفر و تظاهر به آن است، زیرا قلب هیچ وقت اکراه نمی‌شود، و حاصل مقصود این است که: کسانی که بعد از ایمان تظاهر به کفر می‌کنند و مجبور به گفتن کلمه کفر می‌شوند، ولی دل‌هایشان مطمئن به ایمان است از غضب خدا مستثنا هستند» (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ۵۰۹/۱۲)

۴. شب را هم به‌خاطر اینکه اشخاص و اجسام را با سیاهیش می‌پوشاند با واژه- کافر- وصف کرده‌اند و زارع را هم که پیوسته بذر و دانه را در زمین می‌افشاند و در خاک پنهان می‌کند- کافر- گویند و البته واژه- کافر- برای شب و زارع اسم نیست چنانکه بعضی از واژه‌شناسان گفته‌اند (همان)

۵. کفران: انکار در نعمت است که بیشتر در همین مورد بکار می‌رود و واژه- کفر- بیشتر در مورد دین- (کفور)- یعنی حق ناشناس و ناگرونده به حق، در هر دو قسمت یعنی هم در مورد نعمت و هم در مورد دین است، گفت: و چون کفران اقتضای انکار نعمت دارد لذا در مورد- جحود- یعنی مطلق انکار هم بکار می‌رود. و گفت: واژه کافر بطور عموم در مورد کسی که وحدانیت و یگانگی خداوند یا نبوت و دین و یا هر سه را انکار می‌کند متعارف و معمول است و بیشتر بکسی کافر می‌گویند که در شریعت و دین اخلاص کند و آنچه را که لازمه شکر بر خداوند است ترک نماید» (همان)

«و مکره اگر می‌تواند توریه کند و از سخنی که می‌گوید چیزی دیگری اراده کند، مختار محسوب می‌شود، زیرا می‌تواند عالم اراده و قصد چیزی دیگری بدل آنچه می‌گوید قصد و اراده کند؛ اگر حتی به این اندازه که چیزی دیگری اراده کند، اختیار ندارد(دستپاچه شده، تحت تأثیر قرار گرفته یا ذهنش درست کار نمی‌کند...) این شخص، مکره واقعی است که در مراد خویش آن‌طور که قبل از اکراه می‌توانست تصرف کند و دیگر نمی‌تواند. سبب آن نیز یا گفتار است یا رفتار. مقصود از گفتار همان تهدید است؛ مقصود از رفتار نیز گرفتن اموال، شکنجه و زندان انداختن است و در سوره به آن اشاره شده است؛ البته در تهدید اختلاف است که آیا تهدید اکراه شمرده می‌شود یا نه؟ و صحیح این است که تهدید نیز اکراه است.»^۶ (ابن عربی، ۱۱۷۲/۳)

(د) قلب

«برگرداندن، وارونه کردن؛ راغب گوید: قلب شیء گرداندن و گردیدن آن است از وجهی به وجهی مثل گرداندن لباس و گرداندن انسان از طریقه‌اش وَ إِلَيْهِ تُقَلَّبُونَ عَنْكَبُوتَ». (قرشی، ۱۳۷۱ ش، ۲۴/۶)

«قلب همان عضو معروف در بدن و تنظیم کننده و جریان دهنده خون است که در سینه قرار گرفته است. قرآن مجید به قلب بیشتر تکیه کرده و چیزهایی نسبت می‌دهد که بیشتر و یا همه آن‌ها را امروز به مغز نسبت می‌دهند». (همان، ۲۵/۶)

در این‌که مقصود از قلب در قرآن چیست، آقای قرشی بحث قرآنی خوبی مطرح نموده است که در اخیر می‌فرماید: قلوب، صدور، نفوس یک چیزند... به جرئت می‌توان گفت: مغز وسیله قلب و راه رساندن اشیاء به قلب است و سپس درک و حل و فصل با قلب است، علی‌هذا مراد از قلب در قرآن چند چیز می‌تواند باشد:

۱. قلب معمولی که بگوییم محل آن‌همه چیز که قرآن فرموده همین قلب است هر چیز به‌وسیله چشم و گوش و حواس دیگر به مغز وارد می‌شود و آن‌وقت قلب به آن اعتقاد پیدا

۶. و المکره هو الذي لم يخلّ و تصرف إرادته في متعلقاتها المحتملة لها، فهو مختار، بمعنى أنه بقي له في مجال إرادته ما يتعلق به على البذل، و هو مكره بمعنى أنه حذف له من متعلقات الإرادة ما كان تصرفها يجري عليه قبل الاكراه، و سبب حذفها قول أو فعل، فالقول هو التهديد، و الفعل هو أخذ المال، أو الضرب، أو السجن، و قد تقدمت الإشارة إلى شيء من ذلك في سورة يوسف. و قد اختلف الناس في التهديد، هل هو إكراه أم لا؟ و الصحيح أنه إكراه

می‌کند یا تکذیب می‌نماید یا می‌سوزد و غمگین می‌شود یا تنگ می‌گردد یا شرح پیدا می‌کند.

۲. مراد از قلب، باطن و درون انسان است ولی نه همه جای آن، بلکه مرکز ثقل بدن که همان قلب و سینه و نفس است. صفاتی مانند ضیق، شرح، تفکر، قساوت، ... که به قلب و صدر و نفس نسبت داده شده به علت این است که مرکز ثقل بدن این سه چیز است؛ این احتمال به احتمال اول برمی‌گردد.

۳. مراد از قلب، نفس مدرکه و روح است. المیزان قلب را نفس مدرکه و روح دانسته و ظرف بودن صدر را برای قلب و ایضاً نسبت تعقل را به قلب با آنکه مال روح است مجاز دانسته، ولی بعید است این همه قلب و قلوب، صدر و صدور، نفس و نفوس فؤاد و افئده و الباب را که در قرآن آمده اسات حمل بر نفس مدرکه و روح کنیم. به نظر اینجانب مراد از نفس و نفوس در بسیاری از آیات باطن و درون انسان است که با قلب و صدر نیز می‌سازد. (همان، ۲۵/۶-۳۰)

هـ) اطمینان

«کلمه اطمینان به معنای سکون و آرامش است» (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ۵۰۹/۱۲ و قرشی، ۱۳۷۱ش، ۲۳۸/۴)

«الطَّمَأْنِينَةُ وَالْأَطْمِینَانُ: آرامش خاطر بعد از بیتابی و اضطراب است» (راغب، ۱۴۱۲ق، ۵۲۴ و سائیس، ۴۸۰)

و) شرح

«شرح در لغت به معنی روشن گردانیدن است». (جرجانی، ۱۴۰۴ق، ۹۲/۲)

«شرح صدر به معنای گشادی و وسعت آن است». (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ۵۰۹/۱۲)

«مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا أَيْ أُنْسَ بِهِ وَاطْمَأْنَنَ إِلَيْهِ وَاعْتَقَدَهُ وَطَابَتْ بِهِ نَفْسُهُ وَانْفَسَحَ لَهُ صَدْرُهُ» (سائیس/۴۸۰)

«بسط و وسعت دادن. در اقرب گوید: «شرح الشيء: وسعه» شرح صدر با کفر آن است که سینه را وسعت داده و کفر را در آن جای بدهند» (قرشی، ۱۳۷۱ش، ۱۳/۴)

شان نزول آیه

در شأن نزول این آیه سه نقل وجود دارد که در هر سه نقل عمار وجود دارد؛ بنابراین اگر بگویم این آیه در مورد عمار و برخی دیگر نازل شده است که در مضيقه قرار داشتند و اعتقادات حقه خودشان را پنهان کردن و کلمات کفرآمیز بر زبان جاری کردند، حرفی صحیحی است.

احکام مستفاد از آیه

احکامی از این استفاده شده است که در کتب آیات الاحکام به آن اشاره شده است، البته قابل یادآوری است که تنها مورد اول این احکام به صورت مستقیم از آیه استفاده شده و مرتبط با موضوع یعنی «تقیه» است اما باقی موارد مستفاد مستقیم از آیه نیست و یا این که با موضوع ارتباط وثیقی ندارد که به صورت کوتاه و اجمالی به این احکام اشاره می شود.

الف) جواز تقیه

اصلی ترین حکمی که می شود از این آیه استفاده کرده و به صورت اجمال همه نیز آن را قبول دارند جواز تقیه است عبارات مفسران و فقها که گویای این مطلب است بیان می شود. «این آیه شریفه فی الجملة و به صورت موجه جزئیة دلالت بر جواز تقیه دارد».^۷ (فاضل مقداد، ۱۴۱۹ق، ۳۹۳)

«روایات از طرق شیعه در باب تقیه بسیار است، آیات قرآن هم مؤید آن ها است، مانند آیه: **إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً** و آیه **إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ**» (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ۵۱۳/۱۷)

«این آیه دلالت می کند که برای نجات جان خویش می توان کلمات کفرآمیز بر زبان جاری کرد، درحالی که گوینده آن کلمات حقیقتاً مؤمن می باشد».^۸ (مغنیه، ۱۴۲۴ق، ۵۵۶/۴)

«...آیه بیان حکم کسی است که او را اجبار نمایند که اظهار کفر و ارتداد بنماید و حکم استثنائی به این که کسی او را اجبار نماید که اظهار کفر بنماید سبب ارتداد او نمی شود زیرا عقیده قلبی قابل اجبار نیست، فقط اکراه و اجبار به تظاهر به کفر میسر است؛ آن نیز ضرری ندارد و سبب ارتداد و خروج از حریم اسلام نخواهد شد ولی کفر ارتدادی که پس از ایمان در اعماق قلب جای گیرد سخت ترین اقسام کفر و ارتداد و شقاوت است» (حسینی همدانی، ۱۴۰۴ق، ۵۴۹/۹)



۷. دَلَّتِ الْآيَةُ الْكَرِيمَةُ عَلَى جَوَازِ التَّقِيَّةِ فِي الْجُمْلَةِ.

۸. تَدُلُّ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى الْإِذْنِ بِالتَّقِيَّةِ بِكَلِمَةِ الْكُفْرِ لِلنَّجَاةِ مِنَ الْقَتْلِ، عَلَى أَنْ يَكُونَ لِأَفْظِهَا مُؤْمِنًا حَقًّا وَ صِدْقًا.

ب) تقیه افضل است یا اظهار عقیده

اگر کسی در موقعیت تقیه قرار گرفت و تقیه نکرد، همه علما گفته‌اند که عمل او نیز صحیح است اما در این تقیه کردن بهتر و افضل است یا عدم تقیه و اظهار عقیده، علما و مفسران دیدگاه واحدی ندارند. در ادامه به چند نمونه از آراء اشاره می‌شود.

«تقیه از باب رخصت جعل شده است، هدف از آن نیز بقاء حق و دین است از طریق باقی بودن اهل آن دین و اگر ابراز عقیده به صورت مطلق بهتر می‌بود هیچ‌کس از پیروان حق به آن اذن و رخصت عمل نمی‌کرد یا این‌که به تقیه کسانی عمل می‌کردند که حرج و گرفتاری دینی ندارد، یا کسی که باقی ماندن او فایده‌ای برای حق ندارد، حقیقتاً حق نابود می‌شد با نابود شدن اهلش. و اگر بیان عقیده به صورت مطلق افضل می‌بود، امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله تقیه نمی‌کردند، و یاران خاصشان نیز به آن‌ها اقتدا می‌کردند، امروز از اهل حق چیزی باقی نمی‌ماند و حق با انقراض اهل بیت علیهم السلام منقرض می‌شد. از همین جا است که می‌بینم اهل بیت علیهم السلام در احادیث متواتر کسانی را که تقیه نمی‌کردند مذمت و تخطئه کرده و جواب می‌دادند: «کسی که تقیه ندارد دین ندارد؛ تقیه روش من و روش پدران من است، بترسید از خداوند در مورد دینتان و آن را با تقیه بپوشانید».^۹ (فاضل مقداد، ۱۴۱۹ق، ۱/۳۹۵)

جرجانی در این مورد می‌نویسد: «و خلاف است میان فقها در آن که تقیه عمار افضل بود یا ترک تقیه پدر و مادر او بعضی بر آن‌اند که ترک تقیه افضل بود از جهت آن که متضمن اعزاز دین بود و مؤید این است آن که روایت کرده‌اند که دو کس را از مسلمانان نزد مسیلمه کذاب اولی تقیه کرد و دومی تقیه نکرد، و چون این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید فرمود که اولی به رخصت از جانب خدای تعالی عمل کرده و دومی اظهار حق نموده گوارنده باد او را عمل او. و بعضی بر آن‌اند که تقیه عمار افضل بود بنا بر حدیث مشهور از امام صادق علیه السلام که فرمود:

۹. فان في جعل هذه الرخصة حقيقة إبقاء الحق و الدين بإبقاء أهله فلو كان الأخذ بالعزيمة هو الاولى و الأفضل مطلقاً و لم يأخذ أحد من أهل الحق بهذه الرخصة أو أخذ بها من لا حريجة له في الدين أو من لا فائدة في بقائه للحق، لاضمحل الحق باضمحلال أهله. و لو كان الأخذ بالعزيمة هو الاولى و أخذ بها على و أهل بيته بعد النبي صلى الله عليه و آله و اقتفى به الخواص من أصحابهم ممن يرى و يعتقد الحق لما وجد اليوم أهل حق ابداء و لانقرض الحق بانقراض أهل بيت النبي صلى الله عليه و آله. و لذلك ترى أهل بيت النبي صلى الله عليه و آله فيما تواتر عنهم من الحديث يخطئون من لا يرى الأخذ بالتقية و يجبهونهم بأنه «من لا تقية له لا دين له. التقية ديني و دين آبائي، اتقوا الله على دينكم و احبوه بالتقية».

التقیة دینی و دین آبائی و مؤید این است آیه: وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ. روایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است: اما السب فسبونی فانه فی زکاة و لکم نجاة و اما البراءة فلا تبرعوا منی فانی ولدت علی الفطرة» (جرجانی، ۱۴۰۴ ق، ۹۲/۲-۹۵)

«از روایات استفاده می‌شود که اظهار شرک و کفر و یا سب به مقدسات اسلامی در صورت اجبار و اکراه خصوصاً تهدید به قتل جایز است و هرگز نباید خود را معرض قتل قرار دهد و از اظهار کفر و سب به مقدسات امتناع ورزد». (حسینی همدانی، ۱۴۰۴ ق، ۵۵۶/۹)

«مسئله چهارم: اظهار کفر اگر با اکراه باشد نزد علما جایز است. اختلافی نیست کسی که بر بلا و مصیبت صبر کند، زیرکی و هوشیار نکند تا این که کشته شود او شهید است. آثار شریعت که بیان آن‌ها موجب طولانی شدن کلام می‌شود بر این مطلب دلالت دارد، همانا اذن و رخصتی که از جانب خداوند بیان شده است از باب مراعات حال مردم و باقی ماندنشان است به خاطر همان سهولت و آسان‌گیری، نفی حرج و برداشتن چیزهایی که انسان را مقید می‌کند، است»^{۱۰} (ابن عربی، ۱۱۷۸/۳)

«اصحاب ما بر این باور است که تقیه نکردن و اظهار کفر نکردن افضل است؛ اگرچه تقیه و اظهار کفر نیز مباح است. دلیل این رأی اصحاب ما این است که وقتی مکیان خواستند حبیب بن عدی را بکشند تقیه نکرد تا این که کشته شد. حبیب در نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمین از عمار که تقیه کرد، عزیزتر و با منزلت‌تر بود، چون در تقیه نکردن عزت دین و عصبانی و خشمگین ساختن مشرکین نهفته است. کسی که تقیه نکرده مانند کسی است که با دشمن جنگیده تا این که کشته شده است. بهره و کارکرد اکراه در اینجا تنها این است که گناه را از گوینده آن گفتار کفرآمیز ساقط می‌کند و فعل را مباح می‌سازد مانند این که اصلاً آن را نگفته است»^{۱۱} (جصاص، ۱۴۰۵ ق، ۱۳/۵-۱۴)

۱۰. المسألة الرابعة - إنَّ الكفر و إنَّ كان بالاکراه جائزاً عند العلماء فإن من صبر على البلاء و لم يفتتن حتى قتل فإنه شهيد، و لا خلاف في ذلك، و عليه تدل آثار الشريعة التي يطول سردها، و إنما وقع الاذن رخصة من الله رفقا بالخلق، و إبقاء عليهم، و لما في هذه الشريعة من السماحة، و نفى الحرج، و وضع الاصر.

۱۱. و قال أصحابنا الأفضل أن لا يعطى التقية و لا يظهر الكفر حتى يقتل و إن كان غير ذلك مباحا له و ذلك لأن حبیب بن عدی لما أراد أهل مكة أن يقتلوه لم يعطهم التقية حتى قتل فكان عند النبي (صلی الله علیه و آله) و عند المسلمين أفضل من عمار في إعطائه التقية و لأن في ترك إعطاء التقية إعزازاً للدين و غيظاً للمشرکين فهو بمنزلة من قاتل العدو حتى قتل فحظ الإكراه في هذا الموضع إسقاط المأثم عن قاتل هذا القول حتى يكون بمنزلة من لم يقل.

«اگر صبر کند تا این که شهید شود اجر و پاداشش بیشتر و بزرگ تر خواهد بود. این دلالت می کند که تقیه در هنگامی اکراهی در کار باشد قبیح است و تنها شارع از گناه آن در گذشته است؛ زیرا کسی که تقیه می کند ضرر از جاننش دفع کرده است. اگر فی نفسه تقیه قبیح نمی بود باید تقیه در همگام اکراه واجب می بود نه مباح و موجب می شد که هر گفتاری باطلی را بر آن حمل می کنیم، چون نوعی حفظ حقش در آن نهفته است».^{۱۲} (کیاهاresi، ۱۴۰۵ق، ۲۴۶/۴-۲۴۷)

ج) وجوب توریه در تقیه در صورت امکان

کسی که در موقعیت تقیه قرار گرفته است اگر می تواند و به فکرش می رسد که از کلمات کفرآمیزی که بر زبان جاری می کند چیزی دیگری قصد کند، گفته اند که باید همان معنای دیگر را قصد کند یعنی در همان گفتار کفرآمیز نیز توریه کند نه این که معنای واقعی کلمه را قصد داشته باشد به برخی عبارات در این باره اشاره می شود.

«محققین از علمای ما گفته است، زمانی که گفتار کفرآمیز را بر زبان جاری می کند بر زبان آوردن این گفتار کفرآمیز جایز نیست مگر این که معنای دیگر اراده کنی؛ معنایی که آن معنای مقصود کفرآمیز نباشد و تنها در صورتی می تواند کلمات را بر زبان جاری کند که تمام معانی خفی آن کلمه نیز کفرآمیز باشد، این دیدگاه محققین صحیح است، چون بر قصد و اراده سلطه ندارد تا اکراه کند (قصد و اراده اکراه بردار نیست) مثلاً وقتی می گوید من به خداوند کافر شدم مقصودش از الله، الهایی باشد که یاء آن حذف شده چنانکه یا در قاضی و غازی و رامی حذف شده و قاض، غاز و رام می شود و هنگامی که می گوید به نبی کافر شده ام مقصودش از نبی مکان بلند و مرتفع باشد».^{۱۳} (ابن عربی، ۱۱۷۸/۳)

«ابوبکر گفته است... در این حالت برای او مباح است کلمات کفرآمیز بگوید و معنای دیگری را اراده کند. اگر معنای دیگری در ذهنش خطور کند و در ذهنش بیاید ولی آن را قصد نکند و کلمات کفرآمیز را بر زبان جاری کند کافر می شود... چون می توانست که معنای

۱۲. و لو صبر حتی قتل شهيدا كان أعظم لأجره، و ذلك يدل على أنه عند الإكراه قبيح أيضا، غير أن المشرع غفر له لما يدفع به عن نفسه من الضرر، و لو لم يكن قبيحا في نفسه، لوجب عليه أن يأتي به و كل قول حمل عليه بباطل، نظرا لما فيه من حفظ حقه عليه.

۱۳. قد قال المحققون من علمائنا: إنه إذا تلفظ بالكفر إنه لا يجوز له أن يجري على لسانه إلا جريان المعارض، و متى لم يكن كذلك كان كافرا أيضا. و هو الصحيح، فإن المعارض أيضا لا سلطان للإكراه عليها، مثاله أن يقال له: اكفر بالله، فيقول: أنا كافر بالله، يريد باللاه، و يحذف الياء كما تحذف من الغازی و القاضی و الرامی، فيقال: الغازی و القاض و الرام. و كذلك إذا قيل له: اكفر بالنبي، فيقول: هو كافر بالنبي، و هو يريد بالنبي المكان المرتفع من الأرض.

دیگری را قصد کند و نکرده؛ وقتی معنای دیگر را قصد نکرده یعنی که اظهار کفر را قبول کرده و آن را پسندیده است، پس باید حکم کرد که کافر شده است».^{۱۴} (جصاص، ۱۴۰۵ق، ۱۳/۵)

«اگر امکان دارد که توریه کند، واجب است که توریه نماید و اگر توریه نکند کافر شده است»^{۱۵} (کیاهاوسی، ۱۴۰۵ق، ۲۴۶/۴)

«اگر معنای معارض در ذهنش بیاید و آن معنا را قصد نکند کافر بوده است، اگر چیزی در ذهنش خطور نکند تمام همش این باشد، که از اکراه خارج شود، تنها همان کلمات کفرآمیز به فکرش برسد، اشکالی ندارد و عیبی بر او نیست» (سایس، ۴۸۰)

د) تقیه در معاصی^{۱۶}

تقریباً همه علما مورد اصلی تقیه را که اظهار کفر باشد به تمام موارد اکراه تسری داده و فرموده‌اند: اگر انسان به انجام گناهی مجبور و اکراه شود انجام آن جایز است مگر در مورد قتل که جایز نیست و در مورد زنا و طلاق اختلاف است.

«تقیه چند قسم است...»

۱. **تقیه حرام** که مربوط به دماء است؛ در مورد خون تقیه وجود ندارد، بنابراین هر چیز که مستلزم مباح دانستن خون کسی که خونس مباح نیست شود، تقیه در آن جایز نیست، زیرا تقیه جعل شده تا جلو ریخته شدن خون‌ها گرفته شود، پس نمی‌تواند سبب اباحه خون‌ریزی شود.

۲. **تقیه مباح**: مقصود از آن بر زبان جاری کردن کلمات کفرآمیز است. تقیه کردن و تقیه نکرد هر دو مباح است، زیرا در داستان عمار و والدینش، عمار تقیه کرد و اما پدر و مادرش تقیه نکردند و پیامبر ﷺ کار هر دو را تأیید کرد، همان‌طور که نقل شده است.

۱۴. قال أبو بكر... فأبيح له في هذه الحال أن يظهر كلمة الكفر و يعارض بها غيره إذا خطر ذلك بباله فإن لم يفعل ذلك مع خطوره بباله كان كافراً... و قد أمكنه صرف الضمير إلى غيره فمتى لم يفعله فقد اختار إظهار الكفر من غير إكراه فلزمه حكم الكفر.

۱۵. إن أمكنه أن يوري فيجب عليه أن يفعل و إلا كفر.

۱۶. فإن خطر بباله التعريض و لم يعرض كان كافراً. و أما إن لم يخطر بباله شيء من ذلك بأن كان همه أن يخرج من الإكراه، و انحصر فكره في ذلك فلا شيء عليه.

۳. **تقیه واجب:** مقصود تقیه در غیر این دو مورد است و دلایلی که بیان شد چنین چیزی را اقتضا دارد و دیگر این که شیعه بر این مطلب اجماع دارند. این در صورتی که است که اگر تقیه نکند تحقق ضرر حتمی و مسجل باشد و اگر تحقق ضرر حتمی نباشد، تقیه کردن مباح یا مستحب می‌شود (بستگی به شدت و ضعف احتمال ضرر دارد)^{۱۷} (فاضل مقداد، ۱۴۱۹ق، ۳۹۴/۱).

«انسان ظالم که قدرت بر ظلم دارد وقتی به کسی بگوید: اگر چنین کاری را انجام ندهی تو را خواهیم کشت یا ... اگر حامی و پشتیبانی غیر از خداوند در مقابل این ظالم نداشته باشد، باید آنچه او گفته است انجام بدهد فی الجمله گناه از گردن او ساقط می‌شود مگر در قتل که اختلافی در بین امت نیست که اگر کسی را مجبور نمایند و اکراه سازد که دیگری را به قتل برساند، جایز نیست که دیگری را قربانی خویش سازد و باید بر بلا و مصیبت که بر او نازل شده صبر کند»^{۱۸} (ابن عربی، ۱۱۷۷/۳)

تنها در زنا و طلاق اختلاف است. «علما در جزئیات مطالب باهم اختلاف دارند یکی نظر ابن ماجشون در حد زنا است که قبلاً گذشت و دیگر قول ابوحنیفه است در این طلاق مکره صحیح و لازم است...»^{۱۹} (ابن عربی، ۱۱۸۱/۳)

«و اگر بر زنا اکراه شود زنا بر او مباح نمی‌شود و قتل با اکراه مباح نمی‌شود؛ رخصت وارد نمی‌شد در جاری ساختن کلمات کفرآمیز نیز می‌توانستیم همین نظر را بگوییم، مثل اینکه کسی که کلمات ارتداد را بر زبان جاری می‌کند مقصودش دفع ضرر است، و اصلاً با معنای

۱۷. التقية علي اقسام... الأول حرام و هو في الدماء فإنه لا تقية فيها فكل ما يستلزم إباحة دم من لا يجوز قتله لا يجوز التقية فيه لأنها إما وجبت حقتنا للدم فلا تكون سببا في إباحته. الثاني مباح و هو في إظهار كلمة الكفر فإنه يباح الأمران استدلالا بقضية عمار و أبويه فإن النبي صلى الله عليه و آله صوب الفعلين معا كما نقل. الثالث واجب و هو ما عدا هذين القسمين فإن الأدلة المذكورة تقتضي ذلك و لأن إجماع الطائفة على ذلك هذا مع تحقق الضرر بتركها أما لو لم يتحقق ضرر فيكون فعلها مباحا أو مستحبا.

۱۸. فإن القادر الظالم إذا قال لرجل: إن لم تفعل كذا و إلا قتلتك، أو ... و لم يكن له من يحميه إلا الله، فله أن يقدم على الفعل، و يسقط عنه الإثم في الجملة، إلا في القتل، فلا خلاف بين الأمة أنه إذا أكره عليه بالقتل أنه لا يحل له أن يفدي نفسه بقتل غيره، و يلزمه أن يصبر على البلاء الذي ينزل به.

۱۹. اختلفوا في تفاصيل، و منها: قول ابن الماجشون في حد الزنا و قد تقدم. و منها قول أبي حنيفة: إن طلاق المكره يلزم، ...

ظاهری کفر کاری ندارد و از کلمه کفر معنا آن را قصد نکرده بلکه تنها دفع ضرر را قصد نموده است»^{۲۰} (کیاهاوسی، ۱۴۰۵ق، ۲۴۷/۴)

«این ترخیص همان طور که درباره کفر جریان دارد درباره غیر آن از گناهان جاری است، تنها نسبت به قتل است که اگر اکراه شود قتل انسان دیگر برایش جایز نیست»^{۲۱} (سایس، ۴۸۱)

نتایج

۱. تقیه تاریخ بلندی دارد و اختصاص به شریعت اسلام ندارد بلکه در ادیان سابق نیز وجود داشته است و برای نمونه در داستان های پیامبران مانند ابراهیم و یوسف تقیه بیان شده است.

۲. در اسلام نیز از آغازین روزهای دعوت علنی تقیه تشریع شده است و در متن قرآن نیز این حکم بیان شده است.

۳. تقیه اختصاص به شیعه ندارد و بلکه چون در قرآن کریم آمده است همه مذاهب اسلامی به آن قائل و معتقد است و بر اساس آن فتوا داده اند اما اینکه تنها شیعه به تقیه مشهور شده است به خاطر اختصاص این حکم به شیعه نیست بلکه به خاطر شرایط ویژه شیعه است که شیعه در مقابل حکومت های جابر اموی، عباسی... داشتند.

۴. در این که تقیه کردن افضل است یا تقیه نکردن، بین علما اختلاف است.

۵. گفته شده تا حد امکان در موارد تقیه باید توریه نمود.

۶. معمول فقها تقیه را در موارد دیگر نیز تسری داده اند و در تمام موارد اکراه تقیه را جاری دانسته اند. تنها در قتل همه گفته اند تقیه جایز نیست یعنی انسان نمی تواند برای این که ضرری از خودش دفع کند دیگری را به قتل برساند، و در مورد زنا و طلاق اختلاف است.



۲۰. و إذا أكره على الزنا فلا يباح له الزنا، و لا يباح له القتل بالإكراه، فلو لا الرخصة أمكن في الردة مثله، فكأن الذي يتلفظ بكلمة الردة مراده دفع الضرر، فليس يطلق على ما يأتي به الكفر، و ما أراد الكفر لمعناه، و إنما أراد به دفع الضرر.

۲۱. و حكم هذا الترخيص للاكراه كما يجري في الكفر يجري في غيره، غير أنه إذا أكره على قتل إنسان لا يجوز له أن يفعل.

منابع:

۱. ابن العربي، محمد بن عبدالله بن ابوبکر، احکام القرآن، بی‌تا.
۲. استرآبادی، محمد بن علی، آیات الأحکام، مكتبة المعراجی، تهران، اول.
۳. بابایی، احمد علی، برگزیده تفسیر نمونه، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ: سیزدهم، ۱۳۸۲ ش.
۴. جصاص، احمد بن علی، احکام القرآن، تحقیق: محمد صادق قمحاوی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ ق.
۵. جرجانی حسینی، سید امیر ابوالفتوح، آیات الأحکام، تحقیق: میرزا ولی الله اشراقی سرابی، انتشارات نوید، تهران، چاپ: اول، ۱۴۰۴ ق.
۶. حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان تحقیق: محمد باقر بهبودی، کتابفروشی لطفی، تهران، چاپ: اول، ۱۴۰۴ ق.
۷. راجب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، در یک جلد، دار العلم - الدار الشامیه، لبنان - سوریه، اول، ۱۴۱۲ هـ ق.
۸. راوندی، قطب الدین سعید بن هبة الله، فقه القرآن فی شرح آیات الأحکام، کتابخانه آية الله مرعشی نجفی، قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۵ ق.
۹. سائیس، محمد علی، تفسیر آیات الاحکام، بی‌تا.
۱۰. شریف لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، تحقیق: میر جلال الدین حسینی ارموی (محدث)، دفتر نشر داد، تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۳ ش.
۱۱. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ: پنجم، ۱۳۷۴ ش.
۱۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: رضا ستوده، ترجمه مترجمان، انتشارات فراهانی، تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۰ ش.
۱۳. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، تحقیق: سید احمد حسینی، کتابفروشی مرتضوی، تهران، چاپ: سوم، ۱۳۷۵ ش.
۱۴. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد قصیر عاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۵. فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبدالله، کنزالعرفان فی فقه القرآن، تحقیق: سید محمد قاضی، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، چاپ: اول، ۱۴۱۹ ق.
۱۶. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، دار الکتب الإسلامیه، تهران، چاپ: ششم، ۱۳۷۱ ش.
۱۷. کیا هراسی، ابوالحسن علی بن محمد طبری، احکام القرآن، تحقیق: موسی محمدعلی و عزت عبد عطیه، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۵ ق.
۱۸. محلی، جلال الدین / سیوطی، جلال الدین، تفسیر الجلالین، مؤسسه النور للمطبوعات، بیروت، چاپ: اول، ۱۴۱۶ ق.
۱۹. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ترجمه سید غلامرضا خسروی حسینی، انتشارات مرتضوی، تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۵ ش.
۲۰. مغنیه، محمد جواد، تفسیر الکاشف، دار الکتب الإسلامیه، تهران، چاپ: اول، ۱۴۲۴ ق.
۲۱. واحدی، علی بن احمد، اسباب نزول القرآن، تحقیق: کمال بسیونی زغلول، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ: اول، ۱۴۱۱ ق.

